دانشجو بهمن محمدی

استاد آقای دکتر کفشچیان مقدم

درس کارگاه نقاشی تجربی

نقاشی روی پارچه ی نقش دار اولین برنامه ای بود که در ابتدای ترم می بایست اجرا می شد.حقیقتا در ابتدای کار سوالی برایم ایجاد شد که روی چنین پارچه ای با نقش منحصر به خود از چه نوع کار و تکنیکی استفاده کنم؟پارچه سفید بود با خال خال های قرمز.آیا می بایست نقشی ایجاد کنم در ارتباط با فرم اولیه ی خود پارچه؟یا می توانستم آزادانه به رنگ زدن روی بوم بپردازم.در مورد طراحی و اتود اولیه ی کار نیز چنین سوالی برایم ایجاد شد.

در نهایت تصمیم گرفتم که موضوعی را کاملا اتفاقی و بدون هیچ برنامه ی مشخصی روی بوم طراحی کنم_این طرح دو میمون در آغوش یکدیگر بودند_ این کار شاید شبیه به شیوه ی کار کردن فرانسیس بیکن بود.همانگونه که فرانسیس بیکن موضوعش را طراحی می کرد تا به صورت محض با یک فضای انتزاعی و یا با یک خلع سر و کار نداشته باشد ترجیح دادم تا از یک طرح اولیه استفاده کنم تا نقاشی ام را هر چند که انتزاع گونه باشد هدفمند انتخاب کرده باشم.گمان می کنم آثار انتزاعی آن زمانی که به صورت هدفمند آفریده شوند موفق تر از آب در می آیند_حالا هرچقدر هم می خواهند آزادانه کار شوند.

البته تصمیم بر این نبود که کار انتزاعی باشد اما قصد داشتم تا این مسیر را تا به آخر برای خودم باز بگذارم.تا از هر شیوه به فراخور موقعیت اش بهره ببرم.

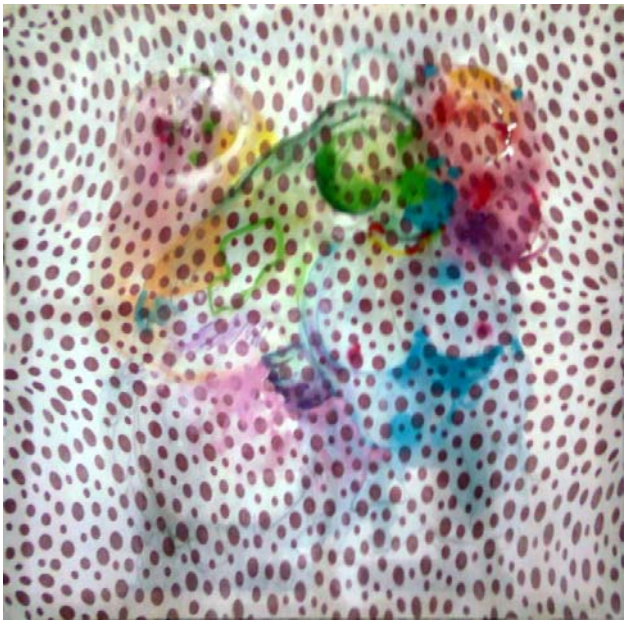

تصویر۱

شروع کار با تکنیک پاستل گچی بود که پس از طراحی بر روی بوم با برخی از رنگ ها یش طرح را تا حدودی مشخص کردم.سپس با قلم مو و آب شروع به پخش کردن و بازی کردن با آن کردم.در همین حین گاهی از رنگ اکریلیک نیز بهره می بردم.در واقع گاهی پاستل گچی و گاهی اکریلیک می زدم و کار به همین شکل پیش می رفت.

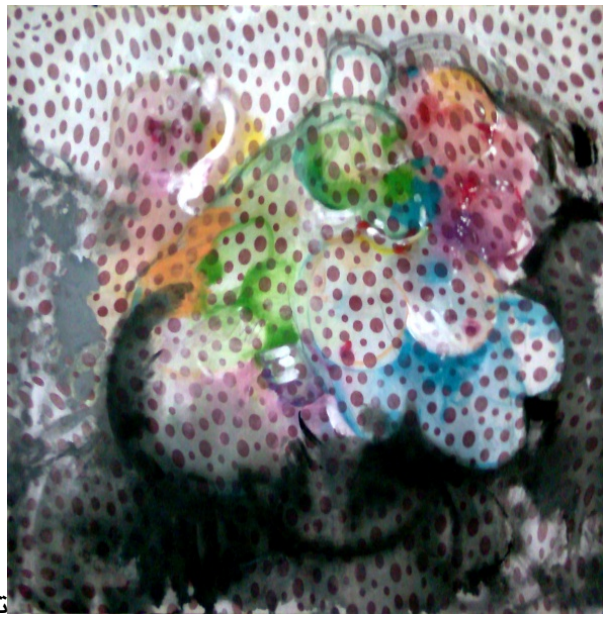

تصویر ۲

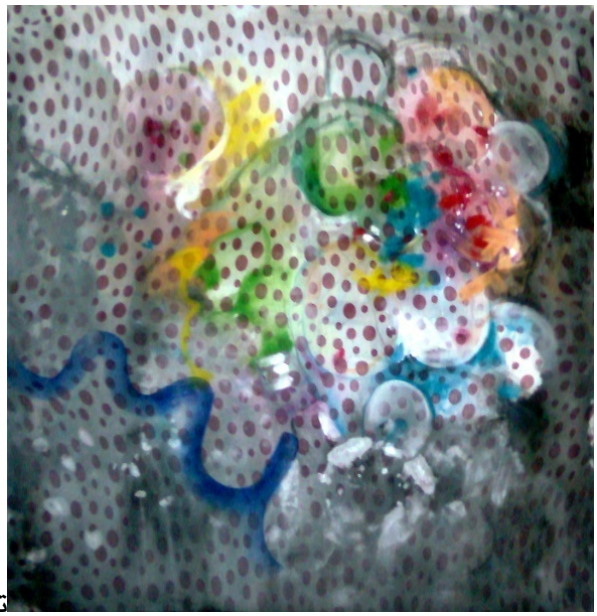

تصویر ۳

نکته ی قابل توجه در پیشبرد کار چالشی بود که همچنان با فرم پارچه داشتم و سوالاتم به همان شکل باقی مانده بود.آیا می بایست نقشی ایجاد کنم که در تعامل با نقش پارچه قرار گیرد؟یا همین طور آزادانه و بی توجه به فرم اولیه به ادامه ی کار بپردازم؟

تصویر ٤

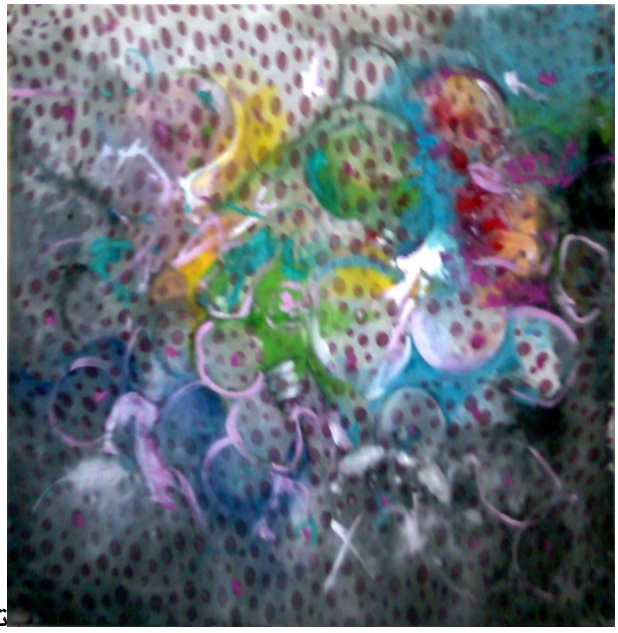
تصویر ٥

البته نکته ای در همه حال برایم روشن بود : قصد داشتم که آگاهانه با فرم پارچه ی اولیه برخورد کنم . به این معنا که حتا اگر فرمی که ایجاد می کردم به فراخور فرم اولیه نبود اما می بایست در نسبت با آن ساخته شود.بنابر این فرم نهایی می توانست در تضاد با فرم ابتدایی هم ساخته شود و از آنجایی که در تضاد با آن بود پس نسبتی با آن برقرار می کرد.

در تصویر چهار و پنج می بینیم که با دایره های مختلف و به طور کلی با خطوط دوار تلاشی برای ارتباط با فرم های زیرین برقرار شده است.

تصویر ۶

تصویر شماره ی ٦ تصویر پایانی اثر است.نکته ی قابل توجه این که کار در جلسه ی ابتدایی در همان مرحله ی ٥ به حال خود رها شد و راهی برای پیشروی اش موجود نبود_ یا اگر بود از من بر نمی آید.معمولا در این مواقع می بایست تا مدتی از اثر دور باشم تا بهتر بتوانم ببینم اش و تصمیم معقول تری بگیرم.بنابر این طبق عادت دست از کار کشیدم و ادامه ی کار را به بعد موکول کردم.

کار معلق ماند تا جلسه ی آخر، یعنی روزی که کار نهایی یعنی ٦٠ قطعه را تمام کردم؛و این همان زمانی بود که نیرویی و حس مناسبی برای پیشبرد کار یافتم و هر چند با قلم زدنی مختصر، اما در نهایت کار را تمام کردم.به احتمال قوی این احساس نیرومند به واسطه ی روندی بود که از کار بر روی ٦٠ قطعه پیش می آمد. از پایان کار راضی بودم.

در این برنامه از داستان مُز ماهی از جی.دی.سلینجر استفاده کردم.زن روی تخت روی تخت دراز کشیده و مرد در حالی که با کلت مغز خود را نشانه رفته، قصد خودکشی دارد. طرح را به صورت خیلی ساده و بدون رعایت جزئیات روی بوم پیاده کردم و سعی کردم تا طرح و اتود ابتدایی را به صورت فرمال فراموش کنم و محتوا را به صورت پایبندی اش به موضوع حفظ کنم.قرار بود که عناصر اصلی به حجم هایی منتزع تبدیل شوند.برای نشان دادن زنی که روی تخت دراز کشیده از فرمی ساده و با رنگی نسبتا ملایم استفاده کردم و برای مردِ در حال خودکشی از فرمی پیچیده با رنگ هایی استفاده کردم که جلوه ای از آن هیجان و اضطراب باشد.هرچند این نوع پایبندی به مضمون تا حدی ممکن است محدود کننده به نظر بیاید ،اما این جا ترجیح دادم به خاطر امکانی که فراهم بود وفاداری محتوایی به موضوع را دنبال کنم.

تصویر ۷

همیشه در ابتدای شروع به یک کار یک دغدغه برایم وجود دارد که آیا این کار راحت شکل خواهد گرفت یا نه.برخی از کارها به راحتی شکل می گیرند و مشکلی برای پیشبرد کار وجود ندارد.اصطلاحا کار روی غلتک می افتد.اما گاهی که پیشبرد کار به مشکل بر می خورد پروسه ی کار بسیار طولانی می شود.

این دغدغه از آنجایی مهم تلقی می شود که زمان پایان یافتن کار را به هیچ عنوان نمی توان تخمین زد.از طرفی ممکن است در کمتر از دو یا سه ساعت و در غالب یک نشست کار به پایان برسد؛ در شکلی دیگر و در شرایطی که پیشروی کار با خلل مواجه شد این امکان وجود دارد که پایان کار بدون اغراق حتا به بیش از ۲۰ نشست هم برسد که بدیهی ست از ابتدا قرار بر این نبوده است . در چنین شرایطی نتیجه ی کار به گونه ی دیگری خواهد بود.

این کار از آن دسته ای بود که زود شکل گرفت و اصراری برای ادامه دادن اش نکردم.در این کار از راهنمایی استاد بسیار بهره گرفتم.

تصویر ۸

در این برنامه قرار بود یک کار را در سه زمان مختلف یعنی گذشته ،حال و آینده به تصویر بکشیم.تجربه ی خوبی به نظر می رسید و طبق معمول بی هیچ دور نمایی از نتیجه ی کار شروع کردم. من سعی داشتم تصویر دو فضا نورد را درگیر با هم و معلق در سرزمینی نا کجا آبادی ترسیم کنم. اولین مسئله ای که وجود داشت چگونگیِ نشان دادن یک اتفاق در سه زمان مختلف بود. تنها چیزی که به ذهنم می رسید این بود که به هر حال این سه اثر قرار بود تا در سه زمان مختلف شکل بگیرند و همین ،صرف نظر از هر اتودی به صورت ناخود آگاه اولین عاملی ست که آنها را به لحاظ زمانی از هم متمایز می کند.یعنی حتا اگر یک طرح مشابه هم سه بار و در سه زمان مختلف کشیده می شد با خود حامل مفهوم اختلاف زمان بود.

تصویر ۹

تصویر ۱۰

با وجود این مواردی را برای اتود اولیه لحاظ کردم.مثلا به این فکر کردم که فیگورهای مربوط به گذشته را کوچک تر و در زمان حال با اندازه ای متوسط بکشم و در آینده بزرگنمایی شان کنم.یا مثلا در آینده کلاه های شان را از سرشان بردارم.یا حتا فیگور ها را به طور کلی حذف کنم یا سفید کنم. و جای خالی شان را به جا بگذارم.

با در نظر داشتن همه ی این موارد و باز بدون پیش طرحی به کار پرداختم و تصمیم نهایی را به زمانی محول کردم که کار در حال شکل گیری ست.در واقع این تصمیم به شرایطی بستگی داشت که کار فراهم می کرد. به گمانم در این صورت اتود یا برنامه ی کلی به کار تحمیل نمی شود تا تصنعی از آب در آید. بنا بر این مواردی که برای کار نیاز است در زمان مناسب اش اعمال می شود و نه قبل ازآن.

تصویر ۱۱

تصویر ۱۲

تصویر ۱۳

در این کار همانطور که در تصاویر۱۰،۱۱ و ۱۲ می بینیم ،از آنجایی که از تکنیک اجرای فیگرها راضی نبودم از بین بردمشان تا دوباره بسازم شان،که در نهایت از فیگورها راضی نبودم.

در کار نهایی(تصویر ۱۳)از خطوط و سطوح سفیدی استفاده کردم تا فیگورها را از فضا جدا کنم.

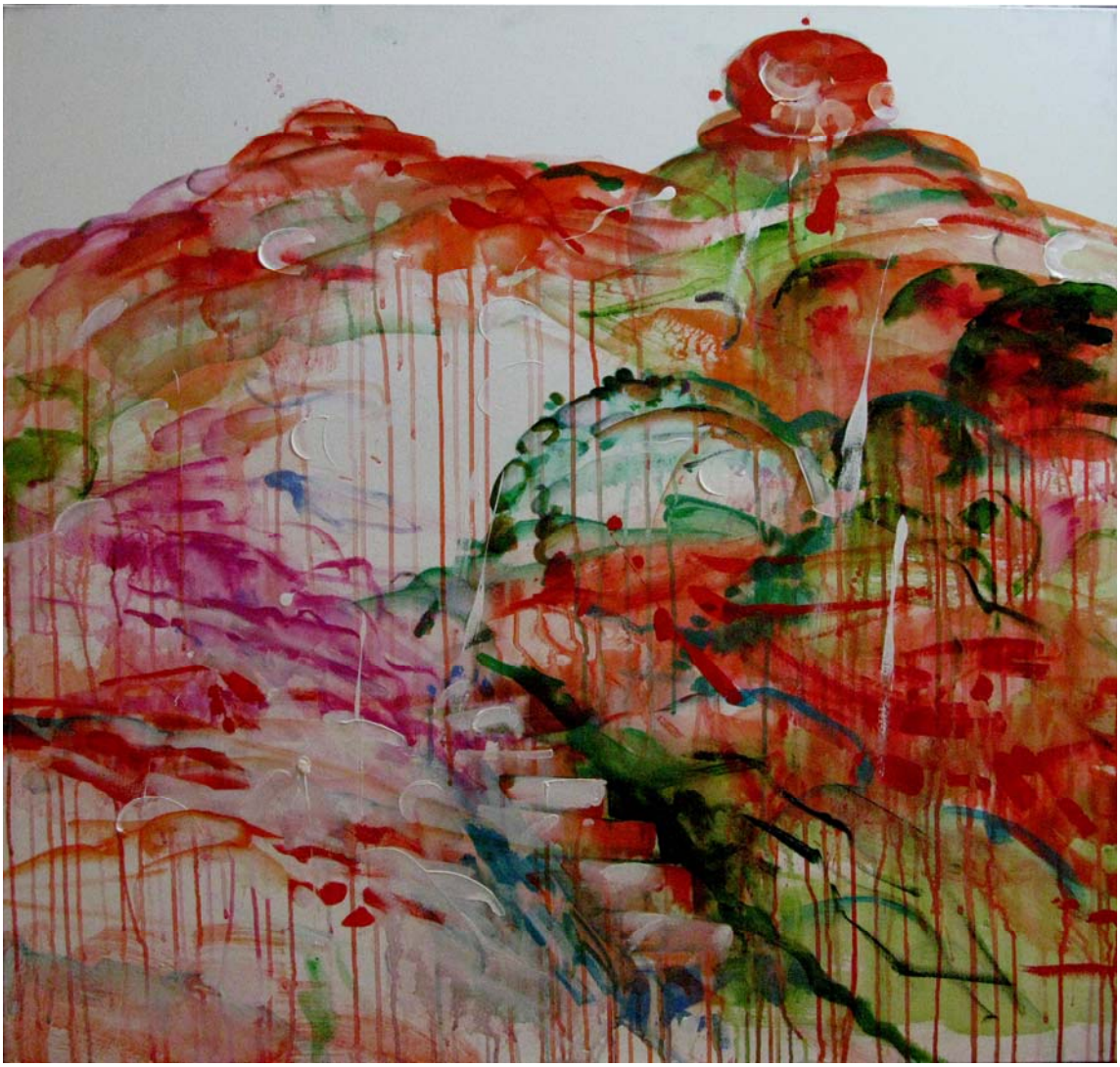

تصویر ۱۴

در کار مربوط به گذشته کار به همین شکل راضی ام کرد و از ادامه ی آن خودداری کردم.نبود فضا نوردان در فضای گذشته ارتباط با موضوع پیدا می کرد.

تصویر۱۵

برای کار سوم (آینده)در این مرحله(تصویر۱۵) از کار راضی بودم،اما به نظرم با آینده چندان سازگار نبود.پس بیشتر بر روی اش کار کردم.

تصویر۱٦

٦٠ قطعه، عنوان : ***تک یاخته ای-خودنگاره***

من برای این کار موضوع سلف پرتره را انتخاب کردم . البته نه به صورت محض.در واقع تحت تاثیر کتاب های علوم زیستی و مسئله ی تکامل سعی کردم مسیری را نشان دهم که تا به امروز بر من/انسان گذشته است ؛ و با خوانشی تکاملی تصویری از سلف پرتره ام نشان دهم.برای این منظور استیتمنتی (statement) بر این آثار نوشتم تا گفتارم را روشن کنم:

خودنگاره-تک‌یاخته‌ای

.١

بررسیِ فرگشتیِ(تکاملی) نمونه هایِ نخستینِ جنسِ انسان/من پس از عقب گردِ تاریخی، و گذر از نمونه هایی چون هومو اِرکتوس ، استرالوپیتِکوس و سایر انسان های میمون نما ما را تا چهارپایانی چون موش هایِ پوزه دار می کشاند؛و با پسرویِ بیشتر هیچ بعید نیست تا به حشرات و حتی تک‌یاخته ای ها برسیم. این اکتشافات، نوع انسان/من را بیش از پیش از محوریّتِ جهان خارج کرده و نشان می دهد از انسانِ اندیشه ورز تا حشره ای کوچک یا موجودی تک‌یاخته ای تار مویی فاصله است.

.٢

هیچ موضوعِ فلسفی ای در بین نیست. این تصویری ست واقع نما . واقع نمایی ای که بر آمده است از دیرین-انسان شناسی . من می توانستم در طیِ مسیرِ فرگشتی تحت تاثیرِ عواملِ گوناگون همانی باشم که بودم، یا چیزی دیگر شوم : موجودی بی دست و بی پا و بی مغز و با دُم ، بی دست و بی پا و بی مغز و بی دُم ، بی دست وبی پا و

با مغز و بی دُم ، بی دست و با پا و بی مغز و بی دُم ، با دست و بی پا و بی مغز و با سُم ، با دست و بی پا و بی مغز و بی سُم ، با دست و با پا و با مغز و با سُمّ و با دُمّ و...

در ابتدای تمرین سعی کردم تا چیزی شبیه پرتره را به تصویر بکشم .به شکلی که شباهتی هم به برخی موجودات کوچک زیستی نظیر باکتری ها برقرار کند.یعنی چیزی باشد میانِ انسان و یک تک سلولی.در این کارها وفاداری به نمایش پرتره وجود دارد.(تصویر ۱۷)

تصویر ۱۷

اما پس از آن و به دلیل تعداد زیاد کارها ،کار به مسیر های متفاوتی می رفت چند نمونه از این مسیر های متفاوت را در تصویر ۱۸ می بینیم.

تصویر ۱۸

به مرور از این وفاداری به پرتره ی انسان کاسته شد و هر کدام از آن موجودات محوریت بیشتری یافتند.به تدریج و زمانی که از هر ابزاری به جای قلم مو برای نقش گذاری استفاده می کردم به تکنیکی دست یافتم که قبلا آن را در کارهای «گرهارد ریشتر» دیده بودم.قبلا همیشه برایم دانستن آن تکنیک جالب بود و زمانی که در طول این تمرین کشف اش کردم به هیجان آمدم.**در واقع به جای قلم مو از یکی از تخته ها که رویش نقاشی می کردم استفاده کردم .تخته را روی پالت کشیدم تا آغشته به رنگ شود و بعد آن را از یک گوشه به داخل کادر کشیدم.نمونه ی این کار را می توانید در تصویر۱۹ ببینید. البته تکرار دوباره ی تکنیک ریشتر ممکن است که چندان خوشایند نباشد.اما در ادامه سعی کردم تا این تکنیک را در جهتی متفاوت با آثار ریشتر(مثل شکل ۲۰) به کار بگیرم.در واقع موضوعی که انتخاب کرده بودم اجازه ی هرتکنیکی را می داد چرا که هر شکل بیان گر موجودی خاص می شد که می توانست جای سلف پرتره ی من بنشیند. آنچه در تصویر ۲۱ می بینید نتیجه ی این تجربیات است.**

تصویر ۱۹

تصویر ۲۰

تصویر ۲۱

در کار پایانی (تصویر ۲۲)و قطعه ی شصت و یکم سعی کردم که از برخی از فرمهایی که در طول تمرین مورد استفاده قرار داده بودم بهره گیرم و مجموع شان را با هم در غالب یک شکل بزرگ تر به تصویر بکشم.نکشیدن پارچه ی بوم بر روی چهارچوب و ارائه ی آن به همان شکل را اولین بار در کار خسرو حسن زاده در گالری ماه دیدم و از آن خوشم آمد .اگر چه چنین کارهایی کمتر مورد توجه مجموعه داران قرار می گیرد ،اما از ویژگی ای برخوردار است که در بوم معمولی یا قاب دار نیست.در این کار دایره ی بزرگی که محیط کارم بود اگر در یک چهارچوب کاملا منتظم مربع قرار می گرفت و بسته می شد،فرم ناخوشایندی ایجاد می کرد .

تصویر ۲۲